

نامه‌نگاری در تاریخ بیهقی

دکتر مهوش واحد دوست

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

شهرلا پیام قره‌باغ

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

چکیده:

هر پدیده‌ای در نتیجه‌ی نیاز انسان به وجود می‌آید و این نیاز ممکن است یک نیاز مادی و جسمانی یا یک نیاز معنوی و روحانی باشد. پیدایش خط، نتیجه‌ی نیاز انسان به نامه‌نگاری است، زیرا آدمی تا سفر نکرده بود ناچار نبود برای ادای مقاصد و اهداف خویش که آن هم به وسیله‌ی زبان انجام می‌گرفت جانشینی بیابد. اما آدمی سفر کرد و خواست سخن خود را به گوش دوست و آشنا برساند و برای آنها از سلامت حال خود خبر دهد، به همین منظور ناچار شد کلامش را با وسیله‌ای غیر از زبان به اطلاع قوم و خویش و دوست و آشنا برساند، در نتیجه پس از تفکر و اندیشه‌ی بسیار توانست پیام شنیدنی را به پیام دیدنی تبدیل نماید. بدین تربیت انسان خط را اختراع کرد. پیامبر اکرم (ص) پادشاهی را باری سنگین‌تر و فرمانروایی را عملی قوی‌تر پس از نبوت بر شمرده‌اند و وجود مشاورانی را برای آنها ضروری دانسته‌اند که یکی از آنها دبیر است و دبیران در دیوان رسالت کار می‌کردند. در این مقاله سعی بر آن است که ابتدا در مورد نامه و نامه‌نگاری و شیوه‌های نگارش نامه‌ها و آداب نامه‌نگاری اطلاعاتی را در اختیار خوانندگان قرار داده سپس مشاغلی که با کتابت و نامه‌نگاری هستند، مانند دبیر و دبیری را معرفی کرده و در انتها به بررسی و معرفی انواع نامه‌ها عصر غزنوی در تاریخ بیهقی پرداخته گردد.

واژه‌های کلیدی: دبیری، دیوان، نامه، نامه‌نگاری

مقدمه

«اگر نامه نگاری را عامل بزرگترین اختراع بشر که همان اختراع خط است، بدانیم تصویری باطل نیست. با این حال مدارک موجود و مکتوبی از نخستین نامه‌ها که انسان نوشته است، در دست نداریم و آنچه از خطوط اولیه بر جای مانده، آثاری از دوران باستان است که از راه کتیبه‌ها و لوح‌های سنگی و چوبی و... به ما رسیده که به دوران‌های بعد مربوط می‌شود.» (منوچهر دانش پژوه، ۱۳۷۷: ۲) بنابراین، می‌توان گفت که اولین نامه‌ها، نامه‌های خبر رسانی و نامه‌های حاوی اطلاعات شخصی و فردی باشد و پس از آن خبر رسانی‌های وسیع و گسترده هستند که به صورت کتیبه‌ها بر جای مانده است. پیامبر اکرم (ص) پادشاهی را باری سنگین‌تر و فرمانروایی را عملی قوی‌تر پس از نبوت بر شمرده‌اند و وجود مشاورانی را برای آنها ضروری دانسته‌اند که یکی از آنها دبیر است و دبیران در دیوان رسالت کار می‌کردند. در این مقاله سعی بر آن است که کتابت و نامه نگاری در تاریخ بیهقی بررسی و به اجمال در اختیار خوانندگان قرار گیرد. بر همین اساس ابتدا به معرفی نامه و نامه‌نگاری و دبیری اهتمام داشته و سپس به معرفی انواع نامه‌ها در تاریخ بیهقی پرداخته‌ایم.

در دوران فترت خط و زبان فارسی یعنی از اواخر قرن اول تا میانه‌ی قرن سوم طبعاً ایرانیانی که درس می‌خواندند و خط و سواد می‌آموختند، خط و زبان قوم غالب در مکتب و مدرسه به آنها آموخته می‌شد که به هر حال زبان بیگانه بود. به همین خاطر زبان گفتگوی ایرانیان، زبان پیش از اسلام آنان بود ولی زبان علمی آنان عربی بود و چون زبان جدید را تنها کسانی می‌آموختند که به مدرسه می‌رفتند طبعاً خط و زبان عربی نمی‌توانست جایگزین خط فارسی در نزد همه فارسی زبانان باشد. به این جهت زبان نامه‌نگاری که تبدیل مکالمه شفاهی به کتبی بود دچار وقفه شد. (دانش پژوه، ۱۳۷۷: ۶)

نامه

واژه‌ای است که در پهلوی «نامک» *nâmak* (= کتاب)، مأخوذ از «نام»، نامه (= مراسله) گفته می‌شد (ابن خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۲۱۰۷). فرهنگ نظام، نامه را کاغذی دانسته که به نام کسی نوشته شود. در ناظم الاطباء، به معنی نوشته، مکتوب، رقع، تعلیقه، خط و کتابت آمده است: «و من از مجلس عالی نامه‌یی نبشتم برین نخست: نامه‌ی مسعود به آل‌ونتاش (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۱۷)». اصل نامه با عبارت پاک و مقدس «بسم الله الرحمن الرحیم» در صفحه ۴۱۷ آغاز می‌شود و در صفحه ۴۲۱ پایان می‌یابد.

قدیم‌ترین نامه‌های فارسی

از قدیم‌ترین نامه‌هایی که در کتاب‌ها باقی مانده، نامه‌هایی است که در تاریخ بیهقی ذکر شده است. بیهقی، نامه‌های دیوانی را که معمولاً استادش، بونصر مشکان، پیش‌نویس آنها را می‌نوشت (سواد می‌کرد)، پاک‌نویس (بیاض) می‌کرد. او با استعداد شگرف و خارق‌العاده‌ای که در زبان و ادب فارسی داشت در سده‌ی پنجم هجری سرآمد نویسندگان شد. به عقیده‌ی بعضی از محققان، او تواناترین نویسنده‌ی دوره‌های کهن نثر پارسی است. (منوچهر دانش پژوه، ۱۳۷۷: ۱۴)

نثر بیهقی که کاتب و دبیر دربار غزنوی بود. شباهت بسیاری به نثر بونصر مشکان داشت. از نامه‌های کهن دیگر می‌توان به نامه‌های عین‌القضات همدانی که «بیانگر اندیشه‌های عرفانی عین‌القضات» است و مکتوب احمد غزالی به عین‌القضات همدانی که «بیانگر نظریات غزالی در مباحث صوفیانه» است، اشاره کرد. (همان، ۱۷)

شیوه‌ی نگارش نامه‌ها

نامه‌های دوره‌ی غزنوی از نظر شیوه‌ی نگارش یک دست نیستند. برخی نامه‌ها بیانی نسبتاً ساده دارند و برخی دیگر با تعبیرات عربی و لغات دشوار فراوان همراه هستند، خصوصاً نامه‌هایی که از طرف دانشمندی به دانشمند دیگر نوشته شده است. (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۷۵)

در سبک انشای نامه‌ها، نوع نامه نیز مؤثر بوده، مثلاً نامه‌های اخوانی و برخی از سلطانیات و نامه‌های دیوانی ساده‌تر از دیگر نامه‌ها بود و در آغاز و پایان نامه‌ها عبارات‌های تقریباً یکسانی به کار می‌رفت.

دکتر خطیبی درباره‌ی سبک انشای مکاتیب و ارکان مختلف نامه نگاری در قرن پنجم می‌نویسد: «سبک انشای مکاتیب در قرن پنجم، به شیوه‌ی اطناب، با بسط و تأکید معانی و مفاهیم و در پاره‌ای از موارد، در حدی متعادل، با آرایش لفظی همراه بوده است، هر چند گاه به مواردی نیز برمی‌خوریم که هنوز در بعضی از نامه‌های اخوانی، همان سنت دیرین ایجاز به تقلید از سبک انشای مکاتیب عربی در قرن اول هجری مراعات می‌شده است.» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۱۶)

«در مکاتیب رسمی و دیوانی مانند: مناشیر و امثله، مقدمه‌ای نوشته می‌شد، لیکن در ترتیب و تنظیم آن، اطناب و مبالغه، به صورتی که در دوره‌ی بعد دیده می‌شود معهود و مرسوم نبود.» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۱۷)

«یکی دیگر از موضوعاتی که در مورد نامه‌نگاری حائز اهمیت بوده، موضوع عنوان مخاطب و ستایش‌ها و نعوت است که در تمام دوره‌ها رعایت کامل عنوان و مرتبه و احترام گیرنده‌ی نامه از ارکان مهم نامه‌نویسی به شمار می‌آید. به گونه‌ای که کم و زیاد کردن عنوان و احترام به خصوص در نامه‌های اداری و دیوانی موجب اشکال بوده و هست.» (دانش پژوه، ۱۳۷۷: ۱۸)

در عنوان هر نامه‌ای هم باید احترام مخاطب و گیرنده‌ی نامه رعایت می‌شد و هم شأن نویسنده‌ی آن، زیرا زیاده‌روی و کوتاهی در آن ممکن بود موجب تحقیر یا تفاخر نویسنده شده و عواقب و تبعاتی در پی داشته باشد. از این رو کاتبان و دبیران ملزم بودند که القاب و عناوین را همراه با نام مخاطب و با توجه به شأن و منزلت آنها ذکر نمایند. این عناوین و القاب از گذشته برای تمام طبقات و متناسب با وضع آنها در نظر گرفته می‌شد.

با گذر زمان و تعدد مشاغل و مناصب و افزایش حجم نامه‌ها، تعداد عناوین و القاب نیز فزونی یافت به گونه‌ای که در قرن‌های ششم و هفتم، که دوره‌ی اوج نثر مصنوع و فنی است، در نامه‌نگاری نیز این شیوه تأثیر بارز و آشکاری داشته و وضع عناوین و القاب از حالت مفرد به صورت مرکب و متعدد گسترش یافت، مانند: «رضوان جنان صباحت»، «ریحان بستان ملاحظت»، «نور باغ مروّت»، «واسطه‌ی قلّاده‌ی شادمانی»، «بیت قصیده‌ی کامرانی» و ... (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۲۸ - ۳۳۶)

ایجاز و اطناب، به کار بردن سجع، محدودیت اقتباس از آیات و احادیث و درج اشعار و امثال، کمبود صنایع و تکلفات لفظی نسبت به سایر نثرها، به کارگیری مختصات معنوی از ویژگی‌های لفظی و معنوی نثر نامه‌ها به شمار می‌رفت. در توقیعات و نامه‌های شکر و سپاس، روش ایجاز به کار می‌رفت و در سایر نامه‌ها به خصوص نامه‌هایی که از طرف سلطان صادر می‌گردید، روش اطناب به کار گرفته می‌شد. از آنجایی که هر مخاطبی در آرایه‌های ادبی مهارت و تبخّر کافی نداشت، لذا محتوای نامه‌ها نباید پیچیده و نامفهوم می‌شد و دبیران و منشیان می‌بایست از تکلفات لفظی کمتر بهره می‌بردند. مگر در نامه‌هایی که میان شعرا و نویسندگان و ادیبان مبادله می‌شده است.

معیارها و آداب مشترک نامه‌نویسی

در کتاب‌های کهنی همچون «چهار مقاله‌ی نظامی عروضی»، «التوسل الی الترسل»، «ادب الکاتب» و «دستور الکاتب» چند نکته از آداب نامه‌نویسی آمده که در تمام نامه‌ها مشترک است، این نکته‌ها عبارتند از: احاطه‌ی دبیر و نویسنده به نثر وزین و آراسته به هنرها و صنایع سخن، شناختن مرتبه‌ی مخاطبان و نوشتن نامه بر وفق نظر و مطابق میل مخدوم.

نکته‌ی درخور ذکر آن که دبیران و نویسندگان قدیم توجه زیادی به تصنع در کلام داشتند. زیرا، صنایع سخن وسیله‌ای برای ارزشمند گردانیدن کلام و درآوردن آن به لباس شعر است. از طرف دیگر، چون دبیر و نویسنده در قدیم عهده‌دار شغل دیوانی و دولتی بود و فرمانروایان و پادشاهان خریدار هنر و سخن او بودند. لذا اهل قلم (نویسندگان) و نامه‌نگاران به خاطر حفظ شغل دیوانی ناگزیر بودند احاطه‌ی علم ادب و سخن خویش را نمایان سازند و با مصنوع و مزین ساختن کلام و نوشته‌های خود بر اقران و همالان پیشی گیرند. (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۰۳)

در نامه‌نگاری رعایت حال و مقام مخاطب بسیار مهم بوده است و کاتب می‌بایست دقیقاً شأن و منزلت مخاطب را بداند. زیرا، لغزش در احترام و رعایت نکردن شأن او مشکل ایجاد می‌کرد، چنان که نظامی عروضی در چهارمقاله می‌گوید: «... مراتب ابنای زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند.» (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۲۰) هندوشاه نخجوانی در «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» مهم‌ترین شرط لازم و ضروری را برای دبیر، همین شناختن مراتب افراد و جماعات دانسته است.

علاوه بر این لازم می‌نمود که کاتب و دبیر با مخدوم خویش قرابت و نزدیکی داشته باشد تا بتواند مطابق میل و نظر او نویسنده‌گی کند. چنان که نظامی عروضی در چهارمقاله می‌گوید: «... و البته نگذارد که هیچ غباری در فضای مکاتبت از هوای مراسلت بر دامن حرمت مخدوم او نشیند...» (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۲۱) همین امر موجب می‌شد که دبیر و کاتب محدود گردد و نتواند فکر و اندیشه‌ی خود را به قلم آورد و همواره برای رضای مخدوم تلاش کند.

دبیر

دبیر لفظی است که هم کاربرد صفتی یافته است و هم کاربرد اسمی. برای آن معانی مختلفی در فرهنگ‌های لغت از جمله لغت‌نامه‌ی دهخدا، فرهنگ فارسی معین، ناظم‌الاطباء... ذکر شده است. آن معانی عبارتند از:

نویسنده، منشی، کاتب، ادیب، کتاب، قلم‌زن، باسواد، دارای هنر نویسندگی و آنکه خط دارد و کتابت تواند و آنکه خواندن و نوشتن تواند.

واژه‌ی دبیر از الفاظ دخیل است و می‌توان گفت از روزی که خط میخی از سرزمین بابل به ایران رسید، این واژه نیز در همان زمان در زبان فارسی پدید آمده است. زیرا، به واژه‌ی دبیر که معنی خط دارد، در حدود ششصد سال قبل از میلاد مسیح در فرس هخامنشی برمی‌خوریم و در سنگ نوشته‌های هخامنشیان چندین بار به شکل «دپی» دیده می‌شود. این واژه یادگاری از قوم سومر است و از ریشه‌ی «دوب» که در زبان سومری معنی خط و لوحه دارد، گرفته شده، و از سومر به اکد رسیده و از آنها وارد زبان آرامی شده است. سپس داخل زبان عربی شده، به صورت «دف» درآمده است. «دف» علاوه بر معنی معمول و رایج، معنی «لوحه» نیز دارد. (معین، ۱۳۷۵: ذیل واژه دبیر)

در اسلام نویسنده و دبیر را کاتب می‌گفتند. نخستین کاتبان پیغمبر، علی بن ابیطالب و عثمان بن عفان بودند. ایشان کاتبان وحی بودند و هر گاه حضور نداشتند، ابی‌بن‌کعب و زیدبن‌ثابت این کار را بر عهده می‌گرفتند. زید بن ثابت هم کاتب وحی بود و هم نامه‌هایی را که به پادشاهان فرستاده می‌شد، می‌نوشت. از او نقل شده است که می‌گفت: یک روز برای رسول خدا نامه می‌نوشتیم. پیامبر اکرم (ص) بر کاری برخاست و به من فرمود: «قلم را بر گوش خود بگذار، زیرا برای بیان املا کننده بهتر و برای رفع احتیاج شایسته‌تر است.» (جهشیاری، ترجمه‌ی فارسی: ۴۰)

نظامی عروضی در تعریف دبیری گوید: «دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی، منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت، در مدح و ذم و حیل و استعطف و غرا و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه غدر و عتاب و احکام و ثائق و اذکار سوابق، و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی و احری ادا کرده آید.» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۶۹: ۱۹ و ۲۰)

شایان ذکر است که دبیری لفظی است مشتق از: دبیر + ی. این واژه معانی مختلفی دارد از جمله: «منسوب به دبیر، منشی‌گری، دبیر بودن، منشی بودن، کاتبی، نویسندگی، عمل دبیر و منشی، سواد، سوادخوانی، خط داشتن، هنر کتابت و قرائت، انشا.» (علی اکبر دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه دبیر)

در تمدن اسلامی دبیر اهمیت خاصی از نظر تشکیلات دیوانی داشته و در شرایط دبیر و در آنچه که دبیر باید بداند کتب و رسالات متعددی نوشته شده است.

خوارزمی در زمان ساسانیان، دبیران دولتی را چنین برمی‌شمارد: ۱- داد دبیر: دبیر عدلیه، ۲- شهرآمار دبیر: دبیر عواید دولت شاهنشاهی، ۳- گدک آمار دبیر: دبیر عایدات دربار سلطنتی، ۴- گنج آمار دبیر: دبیر خزانه، ۵- آخور آمار دبیر: دبیر اصطلب شاهی، ۶- آتش آمار دبیر: دبیر عایدات آتشکده‌ها، ۷- روانگان دبیر: دبیر امور خیریه. اضافه بر اینها، «یک نفر دبیر امور عرب هم در دربار شاهنشاهی ایران بود که سمت مترجمی داشت و مزد و حقوق او را اعراب حیره به جنس می‌پرداختند.» (کریستین سن، ۱۳۷۵: ۱۵۵)

در زمان ساسانیان رسم بر این بود که نویسندگان جوان و کسانی که در دربار شاه تربیت یافته بودند، به کار گماشته و به دستور پادشاه توسط رؤسای نویسندگان آزمایش می‌شدند و هوش و استعدادشان سنجیده می‌شد. آنگاه هر کدام از ایشان که مورد پسند واقع می‌شد نامشان به پادشاه عرضه می‌شد و وی را از مقربان دربار می‌کردند به او دستور داده می‌شد که از ملازمان دربار باشد.... پادشاهان، نویسندگان و دبیران را بر دیگران مقدم می‌داشتند، زیرا از اهمیت هنر نویسندگی به خوبی واقف بودند و این طبقه را صاحب‌نظر و تدبیر و اهل هنر می‌دانستند و می‌گفتند: ایشان نظام امور و کمال مملکت و رونق پادشاه می‌باشند و زبان گویای پادشاهان و خزانه داران و امانت‌داران و خدمت‌گزاران رعیت و کشور خود به شمار می‌آیند.

«پادشاهان ایران هنگام اعزام قشون، یکی از بزرگان نویسندگان خود را همراه آن می‌کردند و به فرمانده قشون دستور می‌دادند که بدون نظر او توقف و عزیمت نکنند. منظور ایشان از این فرمان آن بود که اهمیت و برتری نظر و تدبیر نویسنده را معلوم سازند.» (جهشپاری، ترجمه‌ی فارسی: ۳۰)

در دوره‌ی غزنویان به منشی شاه یا امیر و نویسنده یا خواننده‌ی فرمان‌ها و نامه‌ها در محضر شاه، یا امیر، یا رئیس «دبیر» می‌گفتند، و به هر یک از نویسندگان دیوان رسالت و رئیس دارالانشا - صاحب دیوان رسالت - دبیر گفته می‌شد. در تاریخ بیهقی آمده است: «مأمون، رضا (ع) را گفت: تو را وزیری و دبیری باید که از کارهای تو اندیشه دارد.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۷۲)

از دبیران با عناوین «خداوندان قلم» و «اهل قلم» نیز یاد شده است. چنان که در تاریخ بیهقی آمده است: «و کوبه‌ی دیگر اعیان درگاه، خداوندان قلم، بر جمله‌ای هر چه نیکوتر، رسول را - بو محمد هاشمی از خویشان نزدیک خلیفه - در شهر آوردند.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۰)

در چهار مقاله می‌خوانیم: «نوح کس فرستاد و او - اسکافی - را طلب کرد و دبیری بدو داد و کار او بالا گرفت و در میان اهل قلم منظور و مشهور گشت.» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۶۹: ۲۴)

نامه‌های رایج در دیوان رسالت و سایر دیوان‌ها

انواع نامه‌های رایج در عصر غزنوی در دیوانها و سازمانهای حکومتی عبارتند از: ۱- نامه‌ی توقیعی ۲- تذکره ۳- رقعہ ۴- نامه‌ی سلطانی ۵- سوگند نامه ۶- نامه‌ی عنایتی ۷- عهد نامه ۸- فتح نامه ۹- قصه ۱۰- گشاد نامه ۱۱- مشافهه ۱۲- نامه مظالمی ۱۳- معماً (نامه‌ی معماً) ۱۴- ملطفه ۱۵- منشور ۱۶- موضعه ۱۷- نامه‌های غیررسمی ۱۸- زنه‌ار نامه (امان نامه) ۱۹- پند نامه ۲۰- شکست نامه.

نامه توقیعی

نامه‌ی توقیعی: نامه‌ای است که با توقیع و امضای پادشاه و نوشته مختصر او همراه باشد و به هر یک از انواع نامه‌ها (اعم از منشور، ملطفه، موضعه و ...) می‌توان اطلاق کرد زیرا هرکدام به خط و نشان خاص سلطان مشخص می‌گشت.

توقیع:

به معنی نشان کردن بر نوشته و نامه است. همچنین به امضاء و دست‌خط سلطان که بر فرمان‌های رسمی یا نامه‌ها نوشته می‌شد توقیع می‌گفتند. چنان که در تاریخ بیهقی در موضعه‌ی احمد و مأموریت وی برای رفتن با امیر هودود می‌خوانیم: «و زیرِ فصولِ موضعه بنشستم و امیر توقیع کرد و زیر آن به خط خوش بنبشت که: خواجه‌ی فاضل ادام الله تأییده بر این جوابها که به فرمان ما بنبشتند و به توقیع مؤکد گشت اعتماد کند و کفایت و مناصحت خویش در هر بابی از این ابواب بُنماید تا مستوجب اِحمام و اعتماد گردد إن شاء الله. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۸۸۷)»

توقیع در اصطلاح به معنای زیر به کار رفته است:

الف- فرمان شاهی، فرمانی که به امضاء مؤکد شده باشد. بیهقی در تاریخ خود گوید:

«و میان خواجه و قاضی بد بود، خواجه توقیعی به سلطان فرستاد با سه خیل‌تاش تا علی رغم قاضی را تلک را به درگاه آوردند و (همان، ۵۲۳).»

ب- فرمان شخص بزرگ و محتشم، چنان که در داستان افشین بودلف می‌خوانیم:

«من با خویشانم گفتم یا احمد [احمد بن داود قاضی قضات] سخن و توقیع تو در شرق و غرب روان است و تو از چنین سگی [افشین] استخفاف کشی؟! (همان، ۲۱۷).»

ج- نوشتن نام و نشان در پایین نامه و امضای آن برای تأیید صحت و درست آن، به عنوان مثال در تاریخ بیهقی می‌خوانیم:

«رأی چنان واجب کرد که این نامه فرموده آمده و به توفیع ما مؤکد گشت. (همان، ۱۰۴)» و: «و بونصر مشکان منشورش [نصب احمد نیالتگین به سپاهسالاری هندوستان] بنویسد و به توفیع آراسته گردد. (همان، ۳۵۱)»

از نوشته‌های بیهقی برمی‌آید که در مواردی توفیع کافی نبوده و لازم بود تا متن نوشته‌ها (نامه - فرمان - موضعه - ملطفه - منشور و ...) به خط خود سلطان نوشته شوند: از این جمله است شرط احمد حسن میمندی در هنگام وزارت که بیهقی آورده است:

«فرمان بردارم تا نگرم و موضعه بنوسم تا فردا برای رأی عالی [سلطان مسعود] زاده الله علواً عرضه کنند و آن را جوابها اشد به خط خداوند سلطان و به توفیع مؤکد گردد. (همان، ۱۸۶)» و در ادامه‌ی آن می‌خوانیم «... امیر دویت و کاغذ خواست و یک باب موضعه را جواب نبشت به خط خویش و توفیع کرد. (همان، ۱۸۸)»

نامه‌ها اغلب به وسیله‌ی صاحب دیوان رسالت و یا یکی از دبیران بزرگ نوشته می‌شد و سلطان آن را توفیع می‌کرد، و گاهی در زیر نامه فصلی می‌نوشت چنان که در آغاز مجلد نهم از تاریخ بیهقی، پس از رایزنی مسعود با سپاهسالار و بونصر در مورد مصافی که سباشی ناچار باید آن را بکند، آمده است:

«و بونصر دوات و کاغذ بخواست و پیش امیر این نامه نبشت و امیر رضی‌الله عنه دوات و قلم خواست و توفیع کرد و زیر نامه فصلی نبشت که: [فصل] حاجب فاضل بر این که بونصر نبشته است به فرمان ما در مجلس ما اعتماد کند و این جنگ مصاف با خصمان بکند تا آنچه ایزد عزّ ذکره تقدیر کرده باشد کرده شود. و امید داریم که ایزد عزّ ذکره نصرت دهد والسّلام. (همان، ۷۱۱)»

در جایی دیگر از همین کتاب می‌خوانیم: «... گفتم: من که بونصرم ضمانم که از آلتوتناش جز راستی و طاعت نیاید. گفت (مسعود) هر چند چنین است، دل او در باید یافت و نامه نبشت تا توفیع کنیم و به خط خویش فصلی در زیر آن بنویسیم، که ... (همان، ۱۰۱)»

تذکره

تذکره در لغت به معنی فریاد آوردن و یادآوری است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه تذکره). در اصطلاح دبیری قدیم به معنی نوشته و نامه‌ای بوده که برای یادآوری گفته‌ها یا نوشته‌ها می‌نگاشتند، چنانکه در تاریخ بیهقی نیز به کار رفته است. در مطابقت با اصطلاحات امروزی می‌توانیم آن را «یادداشت» بنامیم که در ادامه‌ی مذاکرات یا نامه‌های پیشین نوشته می‌شده است. تذکره در این معنی - یادداشت / یادداشتی که نشانگر حجّت و دلیلی به رسالت رسول باشد - در دیوانهای دوره‌ی غزنوی به کار می‌رفته است، چنان که در تاریخ بیهقی آمده است:

صاحب دیوان رسالت و وزیر چون به امر سلطان مسعود با رسول خلیفه دربارهی «تدبیر عهد بستن خلیفه» سخن می‌گویند و شرایطی را که می‌خواهند به آگاهی او می‌رسانند در پاسخ می‌شنوند که: «رسول گفت این سخن همه حق است، تذکره‌یی باید نبشت تا مرا حجّت باشد، گفتند نیک آمد. و وی را بازگردانیدند و هر چه رفته بود بونصر با امیر بگفت و ... (بیهقی، ۱۳۷۱: ۳۸۷)» و در شرح ادامه‌ی این کار می‌خوانیم «خواجه را گفت امیر که رسول را باز باید گردانید. گفت ناچار، بونصر نامه نویسد و تذکره و پیغامها و بر رای عالی عرضه کند، و خلعت و صلّت رسول بدهد و آنچه رسم است حضرت خلافت را بدو سپارد تا برود. (همان، ۳۸۸)» و «و تذکره نبشته آمد و خواجه بونصر بر وزیر عرضه کرد. (همان، ۳۸۹)» و نیز به معنی نامه‌ی محتوی سیاهه [صورت] و فهرست‌ها (هدایا)^۱ آمده است، چنان که در این معنی بیهقی گوید: «و عذری که باید خواست بخواهی که آنچه امروز به عاجل‌الحال فرستاده آمده است نثاری است نگاه داشتن رسم وقت را، ... تا اکنون به چشم رضا بدین تذکره‌ها نگریسته آید. (همان، ۲۷۴)»

در جای دیگر آمده است: «و آنچه بایست گفت با رسولان بگفتند و مثالها بدادند. و نسخت تذکره‌ی هدیه‌هایی که اوّل روز پیش خان روند و چه هدیه‌های عقد تزویج، کردند سخت بسیار و برّسم. (همان، ۲۸۱ - ۲۸۰)» و در جای دیگر می‌خوانیم: «و نیز با وی تذکره‌ایست چنانکه رسم رفته است و همیشه از هر دو جانب چنین مهادات و ملاطفات می‌بوده است. (همان، ۲۶۹)»

۱ - تذکره: یعنی صورت و سیاهه (از هدایای فرستاده شده) به نقل از حواشی مرحوم دکتر فیاض، ص ۲۶۹

رقعه

رقعه / رقعت؛ به معنی نامه، مکتوب، نوشته‌ی موجز، ملطّفه و رقیمه در فرهنگ‌های لغت آمده است و نیز نامه‌ی خرد و کوتاه را گفته‌اند. استاد علی‌اکبر دهخدا رقعۀ را از لغت‌های محلی شوشتر دانسته است. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل کلمه رقعۀ) رقعۀ، نامه‌ی یادداشت گونه بر کاغذی کوچک (نامه‌ی کوتاه) است و در معنای وسیع‌تر به معنی مطلق مکتوب و نامه هم به کار رفته است. همچنین رقعۀ نامه‌ای است که در صورت عدم امکان گفتار و پیغام‌گزاری شفاهی بر قطعه کاغذی نوشته می‌شد و به سلطان تقدیم می‌گردید. گاهی رقعۀ‌های کوچک را داخل نامه‌ی دیگر می‌گذاشتند و می‌فرستادند. چنانکه بیهقی در تاریخ خود بدان تصریح کرده است: «خواجۀ (احمد حسن وزیر) دیگر روز برنشست و رقعت نبشت به خطّ خویش به مهر و نزدیک بلگانگین فرستاد و پیغام داد که اگر امیر پرسد که احمد چرا نیامد، این رقعت به دست وی باید داد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۹۹)» همچنین در تاریخ بیهقی آمده است: «نماز دیگر چون عبدالله به درگاه رفت و بار نبود. رقعتی نبشت به مجلس خلافت که خداوند امیرالمؤمنین چنان که از بزرگی و حلم او سزید فرمان داد تا آن بنده‌ی گناهکار که عفو خداوند او را زنده گردانید، یعنی فضل ربیع، به خدمت درگاه آید؛ و همه‌ی بندگان بدین نظر بزرگ که ارزانی داشت امیدهای بزرگ گرفتند. اکنون فرمان عالی چه باشد که بنده او را در کدام درجه بدارد بر درگاه تا آنگاه که به خدمت تخت خلافت رسد؟» چون رقعت را خادم خاصّ به مأمون رسانید - و چنین رقعت‌ها عبدالله در مهمّات ملک بسیار نبستی به وقت‌ها که بار نبود و جوابها رسیدی به خطّ مأمون - جواب این رقعۀ بدین جمله رسید که یا عبدالله بن طاهر، امیرالمؤمنین بدانچه نبسته بودی و جوابها پرسیده به باب فضل ربیع بی‌حرمت یاغی غادر واقف گشت، و چون جان بدو بمانده است، طمع زیادتِ جاه می‌کند، وی را در خسیس‌تر درجه بیاید داشت چنان که یک سوارگان حامل ذکر دارند. والسلام. (همان، ۳۴ - ۳۳)» (رقعۀ عفو فضل ربیع)

و در جای دیگر آمده است: «[خواجۀ بونصر] از حال امیر پرسید، گفتند وقت سحر خفته است و به هیچ گونه ممکن نشود تا چاشتگاه فراخ بیدار کردن. و وی به سوی وزیر رقعتی نبشت به ذکر این حال (شکست از ترکمانان)، و وزیر بیامد... وقت چاشتگاه رقعتی نبشتند به امیر و باز نمودند که چنین حادثه‌ی صعب بیفتاد و این رقعتِ مُنهی در درج آن نهادند. خادم آن بستند و برسانید و جواب آورد. (همان، ۶۳۰ - ۶۲۹)» در اینجا به ذکر یک نمونه رقعۀ (رقعۀ بوعلی‌الله حاتمی نایب برید به امیر مسعود) می‌پردازیم:

«حیلتها کرده‌ام و این سیاح را مالی بداده، و مالی ضمان کرده که به حضرت صلّت یابد، تا این خطر بکرد و بیامد. اگر در ضمان سلامت به درگاه عالی رسید اینجا مشاهد حال بوده است و پیغامهای من بدهد که مردی هشیار است، ببايد شنيد و بر آن اعتماد کرد، ان شاء الله. (همان، ۴۱۱)»

رقعه، به پاره‌ی کاغذ یا کاغذی که در آن پیغامی باشد نیز گفته می‌شد و در این صورت باید آن را از ادوات دبیران محسوب کرد چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «و امیر آواز داد که چیست؟ ... و رقعه بنمودم، دوات‌دار را گفت بستان، بستند و به امیر داد. (همان، ۲۰۳)» همچنین به کاغذهای حاشیه‌داری که در حاشیه‌ی آن نقش و نگار طلا و زر کرده و وسط آن را برای نوشتن خالی گذاشته‌اند رقعه‌دار می‌گفتند.

نامه‌ی سلطانی (سلطانیات)

نامه‌ی سلطانی / سلطانیات همان مکاتبات رسمی دولتی را گویند، به تعبیر دیگر سلطانیات یا مکاتیب سلطانی، به منشآت اطلاق می‌شود که سلاطین بخ یکدیگر یا به ملوک اطراف می‌نوشتند. (خطیبی، ۱۳۶۶: ۴۰۱) ضد آن اخوانیات است. نوشتن نامه‌های سلطانی از وظایف صاحب دیوان رسالت و دبیران کاردان و ورزیده بود. در تاریخ بیهقی آمده: «و بونصر نامه‌ی سلطان نشست چنان که او دانستی نشست، که استاد زمانه بود در این ابواب. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۴۶۹)» و: «و نامه‌ی سلطان من نشستم به فرمان عالی زاده‌ی الله علواً به خطّ خویش، و به توقیع مؤکد گشت. (همان: ۴۰۷)» همچنین در مورد نامه‌ی ملوک و خلیفه و خانان در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «و بر چنین احوال کس از دبیران واقف نبودی مگر استادم بونصر رحمه‌الله نسخت کردی و ملطفه‌ها من نبشتمی، و نامه‌های ملوک اطراف و خلیفه اطال‌الله بقاء و خانان ترکستان و هر چه مهم‌تر در دیوان هم بر این جمله بود تا بونصر زیست. (همان: ۷۳۴)»

سوگند نامه (قَسَم نامه)

سوگندنامه، نامه‌ای بود مشتمل بر قَسَم شرعی که شخص سوگند خورده می‌بایست آن قَسَم را بر زبان بیاورد و سپس با خطّ خود ثبات و پایداری و نیز وفاداری خود را بر روی آن بنویسد و شخص دیگری را بر آن گواه گیرد که بر حکم آن کار کند (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه سوگندنامه). چنان که در تاریخ بیهقی در رسم مواضعه و سوگند احمد حسن به وزارت می‌خوانیم: «گفتم رسم رفته است که چون وزارت به محتشمی

دهند آن وزیر موضعه‌یی نویسد و شرایط شغل خویش بخواهد و آن را خداوند به خطِ خویش جواب نویسد، پس از جواب توقیع کند و به آخرِ آن ایزد عزّذکره را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد. و سوگندنامه‌یی باشد با شرایط تمام که وزیر آن را بر زبان راند و خطّ خویش زیر آن نویسد و گواه گیرد که بر حکم آن کار کند... (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۸۷)

سوگندنامه‌ها را پس از واگذاری شغلی مهم و دادن منشور و فرمان به یکی از رجال می‌نوشتند. صاحب دیوان رسالت، متن آنها را همانند نامه‌های دیگر تهیه می‌کرد و دوات‌دار نیز پس از اتمام تشریفات سوگندخوردن، آن را در دوات‌خانه بایگانی می‌کرد. مثلاً وزرای غزنویان به هنگام انتصاب، سوگندنامه‌ای (قسم‌نامه) می‌نوشتند. از آن جمله است: سوگندنامه‌ی خواجه احمد حسن در هنگام وزارت: «بوسهل و بونصر آن سوگندنامه پیش داشتند، خواجه آن را بر زبان براند پس بر آن خط خویش نبشت و بونصر و بوسهل را گواه گرفت، و امیر بر آن سوگندنامه خواجه را نیکویی گفت و نویدهای خوب داد، و خواجه زمین بوسه داد ... و بازگشت سوی خانه، و موضعه با وی بردند و سوگندنامه به دوات‌خانه بنهادند. (همان: ۱۸۸)» بیهقی نسخه سوگندنامه و آن موضعه را در مقامات محمودی آورده بوده که اکنون از بین رفته است. یا سوگندنامه‌ی احمد بن التگین در هنگام انتصاب به سپاه سالاری هندوستان: «امیر با خواجه‌ی بزرگ و خواجه بونصر صاحب دیوان رسالت خالی کرد و احمد را بخواندند و ... نسخه سوگندنامه پیش آوردند و وی سوگند بخورد چنان که رسم است و خطّ خود بر آن نبشت و بر امیر عرضه کردند و به دوات‌دار سپردند. (همان: ۳۵۲)» همچنین سوگندنامه‌ی هرون در زمان ولایت خوارزم (خوارزمشاهی): «و روز آدینه هرون به طارم آمد و بونصر سوگندنامه نبشته بود، عرضه کرد هرون بر زبان راند و اعیان و بزرگان گواه شدند. و پس از آن پیش امیر آمد و دستوری خواست رفتن را. (همان: ۴۵۳)» و سوگندنامه‌ی فرزندان امیر محمد / احمد، عبدالرحمن، عمر و عثمان / هنگام آمدن به غزنین: «سوگندان را نسخه کردم و ایمان البیعه بود، یکان یکان آن را بر زبان راندند و خطهای ایشان (فرزندان امیرمحمد) زیر آن بستم (همان: ۸۹۴)».

و نیز می‌توان در صص ۲۷۲ و ۲۷۱ تاریخ بیهقی نمونه‌های دیگری دید: «و چون کار عهد قرار گیرد قاضی ادام‌الله سلامتّه از خان در خواهد تا آن شرطها و سوگندان را که در عهدنامه نبشته آمده است به تمامی بر زبان براند به مشهد حاضران، و احتیاطی تمام کرده آید تا بر مقتضای شرع عهد درست آید و پس از آن اعیان شهادت و خطهای خود بدان نویسند چنان که رسم رفته است.» و در صص ۳۸۷ نیز می‌خوانیم: «نسخه بیعت

و سوگندنامه را استاد من به پارسی کرده بود، ترجمه‌ی راست چون دیبای رومی همه شرایط را نگاه داشته، به رسول عرضه کرد و ...»

نامه‌ی عنایتی

نامه‌ای بوده که در آن درباره‌ی کس یا کسانی سفارش‌هایی می‌شد تا به آنها توجه شود. در اصطلاح امروزی به آن «توصیه نامه» می‌گویند. در تاریخ بیهقی آمده است: «گاه گاه از آن کسان که به عراق طاهر را دیده بودند کسی درآمدی از طاهرنامه‌ی مظالمی یا عنایتی یا جوازی خواستی و او بفرمودی تا نبشتندی و سخن گفتندی. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۷۶)»

عهدنامه / نسخه‌ی عهد

عهد به معنی پیمان و عهد کردن، یعنی پیمان کردن و قرارداد بستن است و نیز عهد به معنی عهدنامه و مواضعه و هر آنچه که خلیفه برای سلاطین می‌فرستاده، که بر به رسمیت شناختن حکومت آنان دلالت می‌کرده، آمده است. چنان که بیهقی در تاریخ خود آورده است: «... و پس از آنکه این علوی را به رسولی فرستاد، نامه‌ی امیرالمؤمنین القادر بالله رضی الله عنه رسید به ری به تعزیت و تهنیت علی‌الرسم فی مثله، جواب نامه‌ی که از سپاهان نوشته بودند به خبر گذشته شدن سلطان محمود و حرکت که خواهد بود بر جانب خراسان و خواستن لوا و عهد و آنچه با آن رود از نعوت و القاب که ولی عهد محمود است. و امیرالمؤمنین او را مثال داده بود در این نامه که «آنچه گرفته است از ولایت ری و جبال و سپاهان بر وی مقرر است، به تعجیل سوی خراسان باید رفت تا در آن ثغر بزرگ خللی نیفتد. و آنچه که خواسته آمده است از لوا و عهد و کرامات با رسول بر اثر است. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۸)»

پیمان‌نامه و قراردادنامه که بیعت‌نامه و عهدنامه و در حالت کلی عهد نیز می‌گفته‌اند، نامه‌ای بوده که دربردارنده‌ی عهد و پیمان پادشاهی با پادشاه دیگر یا پادشاه با خلیفه بوده است. در این گونه نوشته‌ها به خاطر اطمینان طرف مقابل، سوگند شرعی هم در آن ذکر می‌کردند و تنی چند از خواص سلطان هم در زیر آن، شهادت و گواهی خود را مبنی بر درستی مندرجات پیمان‌نامه می‌نوشتند. پایه و اساس نگارش این گونه

نوشته‌ها برگسترش سخن و اطناب کلام است و مقصود نویسنده با شرح و توضیح کامل و گاه با جملات مترادف بیان می‌شده است.

اما بیعت در لغت به معنی عهد و پیمان است. (نفیسی، ۱۳۵۵: ذیل واژه بیعت) و شناختن امارت یا خلافت یا پادشاهی کسی را نیز بیعت گویند. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه بیعت)

بیعت‌نامه عبارت بود از مکتوبی که هنگام مرگ خلیفه‌ای، از سوی جانشین او، برای اخذ بیعت، برای سلاطین و ملوک ارسال می‌گشت. (خطیبی، ۱۳۶۶: ۳۹۱) قدیمی‌ترین نمونه‌ی آن در زبان فارسی، بیعت‌نامه‌ای است که در عصر غزنوی از سوی القائم بامرالله عباسی، پس از درگذشت خلیفه القادر بالله، به عنوان مسعود غزنوی فرستاده شده و ابوالفضل بیهقی، متن عربی آن را با ترجمه‌ی فارسی به انشای بونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت محمود و مسعود غزنوی، در تاریخ خویش تحت عنوان «نسخه‌ی العهد» آورده که آن را در ذیل نقل می‌کنیم:

۱- پیمان‌نامه‌ی سلطان مسعود به منوچهر بن قابوس «نسخه‌ی العهد»: «همی گوید مسعود بن محمود که به ایزد و به زینهار ایزد و بدان خدای که نهان و آشکارای خلق داند که تا امیر جلیل منصور، منوچهر بن قابوس، طاعت‌دار و فرمان‌بردار و خراج‌گزار خداوند سلطان معظم ابوالقاسم محمود ابن ناصر دین الله اطال الله بقاءه باشد و شرایط آن عهد که او را بسته است و به سوگندان گران استوار کرده و بدان گواه گرفته نگاه دارد و چیزی از آن تغییر نکند، من دوست او باشم بدل و با نیت و اعتقاد، و با دوستان او دوستی کنم و با دشمنان او مخالفت و دشمنی، و معونت و مظاهرت خویش را پیش وی دارم و شرایط یگانگی به جا آورم، و نوبت نیکو نگاه دارم وی را در مجلس عالی خداوند پدر، و اگر نبوتی و نفرتی بینم، جهد کنم تا آن را دریابم و اگر رای عالی پدرم اقتضا کند که ما را بری ماند او را هم برین جمله باشم، و در هر چیزی که مصالح ولایت و خاندان و تن مردمان به آن گردد اندر آن موافقت کنم، و تا او مطاوعت نماید و بر این جمله باشد و شرایط عهدی را بست نگاه دارد من با وی برین جمله باشم. و اگر این سوگندان را دروغ کنم و عهد بشکنم از خدای عزّ وجلّ بیزارم و از حول و قوه‌ی وی اعتماد بر حول و قوه‌ی خویش کردم، از پیغامبران صلوات‌الله علیهم اجمعین. و کتب بتاریخ کذا. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۶۷ - ۱۶۶)»

۲- پیمان‌نامه‌ی سلطان مسعود به خلیفه القائم بامرالله: «بیعت کردم به سید خود و مولای خود عبدالله زاده‌ی عبدالله ابوجعفر امام قائم بامرالله امیرالمؤمنین بیعت فرمانبرداری و پیرو بودن و راضی بودن و اختیار داشتن از روی اعتقاد و از ته دل به راستی نیت و اخلاص درونی و موافقت و اعتقاد و ثبات خواهش در حالتی که به

حال خود بودم و کسی مرا بر این کار و اندیشه بود و صاحب اختیار بودم و کسی به زور بر این کارم نداشته بود، بلکه اقرار داشتم به فضل او. و جزم داشتم به آنکه امامت حق اوست و اعتراف داشتم به برکت او ... (همان: ۳۹۸ تا ۴۰۲).

فتح‌نامه

فتح‌نامه (نامه‌ی فتح) به نوشته‌ای که دربردارنده‌ی خبر فتح و پیروزی لشکر در نبرد باشد، اطلاق می‌شد. دستور نوشتن فتح‌نامه از جانب سلطان صادر می‌شده و صاحب دیوان رسالت آن را نسخت می‌کرد. سپس به وسیله‌ی «مبشران» به سایر نواحی و ولایات فرستاده می‌شد، تا با انتشار این خبر، قدرت و عظمت حکومت هر چه بیشتر آشکارا شود. در این‌گونه نامه‌ها - که پس از فتح و پیروزی نوشته می‌شدند - شجاعت‌ها و دلاوری‌های پادشاه یا سالار و فرمانده جنگ را بیان می‌کردند و پس از رسیدن فتح‌نامه به نواحی و شهرها جشن و سروری بر پا می‌شد. (انوری، ۱۳۷۳: ۱۳۶) به عنوان مثال در تاریخ بیهقی دستور نوشتن فتح‌نامه از طرف سلطان مسعود به سبب پیروزی بر لشکر ترکمانان چنین آمده است: «گفت [مسعود] برو و بونصر را بگوی تا فتح‌نامه نسخت کند. گفتم فرمانبردارم، و بازگشتم. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۷۶۴) و «... چون استادم یازآمد نسختی کرد این فتح را سخت نیکو و بیاض آن من کردم و نماز دیگر پیش بُرد و ... (همان: ۷۶۵)»

ترکمانان سلجوقی نیز پس از فتح دندانقان و به دست آوردن غنایم [کاغذ و دوات‌های سلطانی و نسختی و کتابی چند] که موجب شادمانگی آنها شد فتح‌نامه‌هایی نوشتند. چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «کاغذها و دویت‌خانه‌ی سلطانی گرد کردند و بیشتر ضایع شده بود نسختی چند و کتابی چند یافتند و بدان شادمانگی نمودند و نامه‌ها نبشتند و به خانان ترکستان و پسران علی تگین و عین‌الدوله و همه‌ی اعیان ترکستان به خبر فتح، و نشان‌های دویت‌خانه‌ها و علمهای لشکر فرستادند با مبشران. (همان: ۸۴۳)»

نمونه‌ای از نامه‌ی فتح (نامه‌ی فتح ناتل) را که به خط عراقی و با املا‌ی امیرمسعود است در تاریخ بیهقی می‌توان دید و آن فتح‌نامه چنین است: «... و آنجا که پل بود زحمتی عظیم و جنگی قوی به پای شد و بر هم افتادند و خلقی از هر دو روی کشته آمد؛ و ما در عمر خویشتن چنین جنگی ندیده بودیم. و پل را نگاه داشتند (گرگانیان) تا نزدیک نماز دیگر و سخت نیک بکوشیدند و از هیچ جانب بدان پیادگان راه نبود، آخر پیادگان گزیده‌تر از آن ما پیش رفتند با سپر و نیزه و کمان و سلاح تمام به دم ایشان و تیربارانی رفت

چنان که آفتاب را بپوشید و نیک نیرو کردند تا آن پل را بستند. و از آن توانستند ستد که پنج و شش پیاده‌ی کاری ایشان سرهنگ شماران زینهار خواستند و امان یافتند و پیش ما آمدند. چون پل خالی ماند مقدمه‌ی ما به تعجیل بتاختند و ما براندم، سواری چند پیش ما بازآمدند و چنان گفتند که گرگانیان از آن وقت باز که شهر آگیم گرفتار شد جمله هزیمت شدند و لشکرگاه و خیمه‌ها و هر چه داشتند بر ما یله کرده بودند تا دیگ‌های پخته یافتند. و ما آنجا فرود آمدیم که جز آن موضع نبود جای فرود آمدن. و سواران آسود به دم هزیمت‌یان رفتند و بسیار پیاده از هر دستی بگرفتند. اما اعیان و مقدمان و سواران نیک میانه کرده بودند، و راه نیز سخت تنگ بود، بازگشتند. و آنچه رفت به شرح باز نموده آمد تا چگونگی حال مقرر گردد. و ما از اینجا سوی آمل بازگردیم چنان که به زودی آنجا باز رسیدیم ان شاءالله عز و جل. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۹۳ تا ۵۹۷)

امیر مسعود پس از اینکه در ضمان سلامت و ظفر و نصرت به آمل باز رسید و به سعادت در سراپرده و خیمه‌ی بزرگ فرود آمد به صاحب دیوان سالت، بونصر، گفت نامه‌های فتح ما را بر دست مبشران به مملکت باید فرستاد. حاصل سخن این است که نسخه‌ی کردن فتح‌نامه‌ها و فرستادن آنها در عصر غزنوی از وظایف صاحب دیوان رسالت و دبیران این دیوان به شمار می‌آمد و این نامه‌ها به وسیله‌ی مبشران (خیلتاشان و غلامان سرایی) فرستاده می‌شد.

قصه

قصه، در لغت عربی به معنی «آنچه که نوشته شود» قصه در معنی «نامه‌ی شکایت و تقاضا» است که امروزه به آن «اظهار نامه» می‌گویند. به تعبیر دیگر «به معنی عریضه و نامه‌ای که به سلطان و یا امیری می‌نوشته‌اند معمول بوده است. (انوری، ۱۳۷۳: ۱۶۹)» در تاریخ بیهقی قصه به معنی نامه‌ای است که دربردارنده‌ی شکایت و دادخواهی باشد. در متون ادب فارسی به ترکیب «قصه برداشتن و رفع کردن قصه» برمی‌خوریم که هر دو معنی دادخواهی و مرافعه نزد امیر و وزیر بردن است.

در تاریخ بیهقی (حکایت جعفر بن یحیی بن خالد برمکی) می‌خوانیم: «یک روز به مجلس مظالم نشسته بود و قصه‌ها می‌خواند و جواب مثبت می‌نشت که رسم چنین بود، قریب هزار قصه بود که همه تویع کرد که در فلان کار چنین و چنین باید کرد و در فلان چنین و آخرین قصه طوماری بود افزون از صد خط مقرر مط، و خادمی خاص آمده بود تا یله کند تا بیش کار نکند، جعفر بر پشت آن قصه نشست: يُنظَرُ فیها و یُفَعَلُ فی بابها ما یُفَعَلُ فی امثالها، و چون جعفر برخاست آن قصه‌ها به مجلس قضا و وزارت و احکام و اوقاف و نذر و

خراج بردند و تأمل کردند و مردمان به تعجب بماندندی. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۸۸۸) و در جایی دیگر آمده: «گنده پیر چون ملک را چنان تنها یافت از پس خاشاک برخاست و پیش ملک آمد و قصه‌ی خود برداشت و گفت: ای ملک اگر جهان‌داری داد این ضعیفه بده و قصه‌ی او بخوان و حال او بدان. (همان: ۴۵)»

گشادنامه

نامه‌ی سرگشاده از قبیل فرمان و منشور را گویند. در اصطلاح امروزی «حکم مأموریت» و «اعتبارنامه» می‌توان گفت. گشادنامه، نامه‌ی سرگشاده‌ای بود که برای اجرای کارهای مهم به دست قاصد می‌دادند و مأموریت وی و فرمان‌های لازم‌الاجرا را در آن می‌نوشتند. و نیز به معنی «فرمان اختیارات تام و آزادنامه» است. در تاریخ بیهقی نمونه‌ای از گشادنامه که سلطان محمود غزنوی به خط خود به خیل‌تاشی تازنده نوشته و در آن به بیان مأموریت وی و تحقیق درباره‌ی گزارش منہیان درباره‌ی نقش کردن تصاویر مردان با زنان بر دیوارهای خیش‌خانه پرداخته است می‌خوانیم: «بسم الله الرحمن الرحیم، محمود بن سبکتگین را فرمان چنان است این خیل‌تاش را که به هرات به هشت روز رود. چون آنجا رسید یکسر تا سرای پسر ماسعود شود و از کس باک ندارد و شمشیر برکشد و هرکس که وی را از رفتن باز دارد گردن وی بزند، و همچنان به سرای فرود رود و سوی پسر ماسعود ننگرد و از سرای عدنانی به باغ فرود رود، و بر دست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه‌یی بر چپ، درون آن خانه رود و دیوارهای آن را نیکو نگاه کند تا بر چه جمله است و در آن خانه چه بیند و در وقت باز گردد، چنان که با کس سخن نگوید و به سوی غزنین بازگردد. و سبیل قتلغ تگین حاجب بهشتی آن است که بر این فرمان کار کند اگر جانش به کار است، و اگر محابایی کند جانش برفت، و هر یاری که خیل‌تاش را بیاورد داد بدهد تا به موقع رضا باشد، بمشیه‌ی الله و عونه، والسلام. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۴۷)»

گشادنامه‌ها را، اغلب صاحب دیوان رسالت یا یکی از دبیران ماهر و کاردان می‌نوشت چنان که در تاریخ بیهقی آمده: «و این ملطفه و نامه بدو [رکابداری از معتمدان] داده آمد و استادم وی را مثال‌ها داد که ملطفه‌ی خرد را چه کند و نامه‌ی بزرگ را بر چه جمله رساند، و گشادنامه نبشتم و رکابداری برفت. (همان: ۵۱۲)»

مشافهه

مصدری است عربی که جمع آن مشافهات است. در لغت به معنی رویاروی سخن گفتن، و گفتگو است. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه مشافهه) و نیز نکاتی است که درباره‌ی امری به صورت شفاهی بیان می‌شده، سپس منشی یا منشیان دیوان آن را به تحریر در آورده، برای شخص مورد نظر ارسال می‌کردند. به تعبیر دیگر مشافهه پیامی است که رسول سلطان آن را به طور شفاهی از طرف وی به سلطان دیگر می‌رساند. چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «و استادم نامه و دو مشافهه نبشت در این باب.» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۲۴۸) و: «و قرار گرفت که عبدالجبار پسر وزیر را آنجا (نزد باکالیجار والی گرگان) به رسولی فرستاده آید با دانشمندی و خدمتکارانی که رسم است... و استادم بونصر نامه‌ها و مشافهات نسخت کرد و نبشته آمد ...» (همان، ص ۴۸۰)

گاهی رئیس دیوان رسالت مضمون و محتوای مشافهات را همانند نامه‌های رسمی تهیه می‌کرد و مطالب مورد نیاز را تحریر می‌نمود تا رسول نیازی به گرفتن خبر نداشته باشد، در مشافهه‌ها مطلب به طور کامل و با شرح و بسط بیان می‌شد تا نکته‌ای مبهم باقی نماند. چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «اینک جواب آنچه تو را باید داد در این مشافهه فرمودیم نبستن تا تو بدانی که سخن بر چه نمط باید گفت و حاجت نیاید تو را استطلاع رأی ما کردن.» (همان، ۲۷۵)

«مشافهه در اصطلاح دبیران عصر غزنوی نوشته‌ای بوده خطاب به کسی که در حضور بوده و برای امری گماشته می‌شده است. مشافهات همانند دستورالعمل‌هایی بوده که بر طبق آن کار می‌کردند و گفتنی‌ها را از روی آن نوشته می‌گفتند. در اصطلاح امروزی به مشافهه شرح وظیفه می‌گویند.» (انوری، ۱۳۷۳: ۲۶۱) نمونه‌ای از مشافهاتی را که سلطان مسعود بر زبان ابوالقاسم حصیری برای خان ترکستان می‌فرستد تحت عنوان «المشافهة الثانية» در تاریخ بیهقی (صص ۲۷۴، ۲۸۰) آمده است.

نسخت مشافهات و نیز خواندن آنها در دوره‌ی غزنوی بر عهده‌ی صاحب دیوان رسالت بوده و گاهی نیز دبیران کافی و کاردان این وظیفه را بر عهده داشتند، چنان که بیهقی در تاریخ خود به آن اشاره کرده است: «نامه‌ها و مشافهات استادم بستند و بخوانند» (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۶۶) و: «استادم این مشافهات و پیغامها به خط خویش نبشت و بوالعلا را داد تا نزدیک امیر بُرد» (همان، ۶۶۷)

نامه‌ی مظالمی

نامه‌ای بوده که از جانب حکومت به عاملان و کارگزاران فرستاده می‌شد تا به شکایت کسی رسیدگی شود به تعبیر امروزی همان نامه‌ی درخواست رسیدگی به شکایات است. (رجوع به نامه‌ی عنایتی)

معماً (نامه‌ی معما)

معماً در فرهنگ‌های لغت به معنی پوشیده شده و سخن مشکل و دشوار آمده است و مرحوم دهخدا در یادداشت‌های خطی به معنی رمز، سخن رمزآمیز و کلام دشوار ذکر کرده است. ناظم‌الاطبّا آن را کلامی دانسته که به طریق رمز و ایما بر اسمی دلالت کند. (نفیسی، ۱۳۵۵: ذیل واژه معماً)

نامه‌ی معماً/معمانامه، نامه‌ای رمزدار است که چون به دست بیگانه بیفتد فهم آن برایش مقدور نباشد (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه معماً) و معماً نهادن نیز به معنی معین کردن رمزهایی بوده که به ضرورت در نامه‌ها و پیغام‌ها از آنها برای پنهان ماندن مقصود استفاده می‌شده است.

در معماًها مطالب محرمانه و سری به صورت رمز نوشته می‌شد تا از افشای مندرجات آن جلوگیری شود. تفاوت این گونه نامه‌ها با ملطفه تنها در رمزی بودن مطالب و مندرجات آن است. بیهقی نامه‌های سری و محرمانه را «ملطفه معماً» خوانده است. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۸۶۹) از مثال‌هایی که آورده چنین برمی‌آید که درک معنی و مفهوم آنها به ترجمه کردن و بیرون آوردن معماً وابسته است و این امر تنها به واسطه‌ی دانستن کلید معماً - قرارداد میان نویسنده و گیرنده‌ی معماً میسر و عملی می‌شود.

در اصطلاح دبیران معماً به معنی رمز و معماً نوشتن همان رمزنویسی است. اما معماً نهادن به معنی توافق دو طرف بر یک معماً بوده است، همچنین بیرون آوردن معماً در معنی خواندن رمز است که امروزه نیز متداول است. چنان که در تاریخ بیهقی آمده است: «سعدی در وقت به معمائی که نهاده بود با خواجه احمد عبدالصمد این حال به شرح باز نمود. (همان: ۴۰۳)» و: «و سعدی را گفته آمد تا هم‌اکنون معمانامه‌ی نویسد با قاصدی از آن خویش و یکی به اسکدار که آنچه پیش از این نوشته شده بود باطل بوده است. (همان: ۴۰۴)»

و: «و سعدی را خواجه دل‌گرم کرد و چنان که من نسخت کردم در این باب دو نامه‌ی معماً نبشت یکی به دست قاصد و یکی بر دست سوار سلطان که «آنچه نبشته بوده است آن تضریبی بوده است که بوالفتح میان

دو مهتر ساخت که با یکدیگر بد بودند و بدین سبب حاتمی مالش یافت بدانچه کرد.» و مسعدی را بازگردانیدند. (همان: ۴۰۵)

حاصل سخن اینکه نوشتن معما، بیرون آوردن معما و خواندن آن و نیز معما نهادن در دوره‌ی غزنوی از وظایف و اعمال صاحب دیوان رسالت بوده است چنان که از مطالب صفحات مذکور به تصریح می‌توان دریافت.

ملطفه

ملطفه واژه‌ای است در معانی نامه‌ی باریک، نامه‌ی خرد، رقعہ، نوشته مختصر، نامه‌ی خرد که در آن موجز و خلاصه‌ی مطلب یا مطالبی نویسند، ملاطفه، مجازاً مکتوب و مراسله را نیز گویند. ملطفه به معنی نامه‌ی خصوصی و کوچک، و بیهقی اول بار آورده، و در سیاست‌نامه «ملاطفه» آمده است. (بهار، ۱۳۶۹: ۳۰۵) این نامه‌ها کوچک بوده و اغلب در کارهای فوری می‌نوشته‌اند.

از به کارگیری مکرر ابوالفضل بیهقی در موارد مختلف چنین برمی‌آید که «ملطفه» نامه‌ی کوچکی بوده که در آن مطالب محرمانه و اغلب فوری به صورت کوتاه و مختصر نوشته می‌شده. مثلاً از ملطفه‌ای که نوشتگین خاصه (خادم سلطان محمود) که از طرف مسعود مشرف نزد پدرش بوده! می‌نویسد و او را خیل‌تاشی که برای تحقیق درباره‌ی خیش خانه‌ی نقاشی شده‌اش خواهد آمد با خبر می‌گرداند، کاملاً روشن می‌شود که ملطفه شامل مطالب محرمانه است.

«وی (نوشتگین) به وثاق خویش آمد و سواری از دیو سواران خویش نامزد کرد با سه اسب خیاره‌ی خویش، و با وی بنهاد که به شش روز و شش شب و نیم روز به هرات رود نزدیک امیر مسعود سخت پوشیده و به خط خویش ملطفه‌ای نبشت به امیر مسعود و این حالها باز نمود. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۴۶)»

همچنین در مورد دسیسه‌ای که بوسهل زوزنی برای فروگرفتن خوارزمشاه آلتون‌تاش کرده است، می‌خوانیم: «امیر گفت تدبیر چیست؟ که آنجا لشکری و سالاری محتشم باید تا این کار بکند. بوسهل گفت سخت آسان است اگر این کار پنهان ماند. خداوند به خط خویش سوی قائد ملنجوق که مهتر لشکر کُجاتست و حضرتی و به خوارزم می‌باشد و به خون خوارزمشاه تشنه است، ملطفه‌ای نویسد تا وی تدبیر کشتن و فروگرفتن او کند. و آنجا قریب سه هزار سوار حشم است، پیداست که خوارزمشاه و حشم وی چند باشند، آسان وی را بر

توان انداخت. و چون ملطفه به خط خداوند باشد، اعتماد کنند و هیچ کس از دبیران و جز آن بر آن واقف نگردد. (همان: ۴۰۲)»

گاهی برای رسمیت بخشیدن به ملطفه و قوی دل گردانیدن گیرنده آن و نیز به خاطر اهمیت مطلب، ملطفه را با تویع همراه می‌کردند «مراد از ملطفه‌های تویعی ملطفه‌هایی است که به امضای سلطان رسیده باشد. (انوری، ۱۳۷۳: ۱۷۰)» چنان که در فرار سوری و حمدوی از نشابور در تاریخ بیهقی آمده است: «امیر گفت سوری ایشان نامه باید فرستاد با قاصدان چنان که صواب بینی. بونصر گفت ... اما فریضه است دو سه قاصد با ملطفه‌های تویعی به قلعت میکالی فرستادن تا آن کوتوال قوی دل گردد... (بیهقی، ۱۳۷۱: ۷۲۲ نیز نک همان: ۵۱۲)»

چون مندرجات ملطفه‌ها محرمانه و خصوصی بوده و نبایست افشا شوند، می‌بایست مطالب آن را با ایجاز و در کاغذهای کوچک می‌نوشتند تا فرستادن آنها سهل و آسان باشد. گاهی ملطفه‌ها را به وسیله اشخاصی که مورد سوءظن قرار نمی‌گرفتند چون کفشگر و سیاح می‌فرستادند: «پس کفشگری را به گذر آموی بگرفتند متهم گونه و مطالبت کردند مقرر آمد که جاسوس بغراخان است و نزدیک ترکمانان می‌رود و نامه دارد سوری ایشان و جایی پنهان کرده است. او را به درگاه فرستادند و استاد بونصر با وی خالی کرد و احوال تفحص کرد او معترف شد و آلت کفشدوزان از توبره بیرون کرد، و میان چوبها تهی کرده بودند و ملطفه‌های خرد آنجا نهاده پس به تراشه چوب آن را استوار کرده و رنگ چوب‌گون کرده تا به جای نیارند، و گفت این بغراخان پیش خویش کرده است مرد را پوشیده به جایی بنشانند و ملطفه‌ها را نزدیک امیر برد... (همان: ۶۹۵)»

هر گاه ملطفه را به وسیله قاصدان معمولی به جایی می‌فرستادند، نامه‌ای دیگر با او همراه می‌کردند تا چنان وانمود شود که پیکر مأمور بردن آن نامه «فراخ نبشته» است نه مأمور نامه‌ی پوشیده «ملطفه». چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «رکابدار پیاده شد و زمین بوسه داد و آن نامه‌ی بزرگ از بر قبا بیرون کرد و پیش داشت امیر گفت آن ملطفه‌های خرد که بونصر مشکان تو را داد و گفت آن را سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید کجاست؟ گفت من دارم، و زین فروگرفت و میان نمد باز کرد و ملطفه‌ها در موم گرفته بیرون کرد و پس آن را از میان موم بیرون گرفت. امیر رضی‌الله عنه بوسهل زوزنی را گفت بستان، بوسهل آن را بستند، گفت بخوان تا چه نبشته‌اند... (همان: ۲۹)» گاهی ملطفه‌ها به صورت رمزی و معمایی نوشته می‌شد تا برای جلوگیری از افشای مندرجات آن دقت زیادتری به عمل آید. بیهقی در کتاب خویش از این گونه نامه‌ها

با عنوان «ملطفه‌ی معما» یاد کرده است: «و ملطفه‌ها رسید معما از صاحب برید بلخ امیرک بیهقی، ترجمه کردم نبشته بود که: داود آنجا آمد به در بلخ با لشکری گران و ... (همان: ۸۶۹)»
کاملاً آشکار است که درک معنی معماها مربوط به ترجمه کردن و بیرون آوردن معماست و به وسیله‌ی دانستن کلید معما عملی می‌گردد و این کلید معما، قراردادی بین نویسنده‌ی معما و گیرنده‌ی آن است.

منشور

منشور لفظی است عربی در معنی فرمان و حکم سرگشاده که جمع آن مناشیر است. به نامه‌های دولتی و دیوانی که سرش بسته نباشد، منشور گویند از قبیل فرمان‌ها و دستورهای غیرمحرمانه. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه منشور) معمولاً سلطان فرمان نوشتن منشورها را می‌داد و ابتدا سواد (پیش‌نویس) آن به وسیله‌ی صاحب دیوان رسالت، یا دبیری کاردان و بزرگ تهیه می‌شد و پس از آن به وسیله‌ی یکی از دبیران بیاض (پاک‌نویس) می‌شد. منشور خلیفه القادر بالله به سلطان مسعود در تاریخ بیهقی چنین است: «امیرالمؤمنین، ممالکی که پدرت داشت یمین‌الدوله و امین‌المله و نظام‌الدین و کھف‌الاسلام و المسلمین ولی المؤمنین، به تو مفوض کرد. و آنچه تو گرفته‌ای: ری و جبال و سپاهان و طارم و دیگر نواحی، و آنچه پس از این گیری از ممالک مشرق و مغرب، تو را باشد و بر تو بدارد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۴ - ۵۳)»

در تاریخ بیهقی از منشور اشراف (فرمان مشرفی) ص ۱۸۰ و منشور مشرفان صص ۱۷۹ - ۱۷۷ و منشور ولایت ص ۳۱۵ سخن به میان آمده است. اینگونه منشورها نیز به فرمان سلطان و به وسیله صاحب دیوان رسالت یا دبیری بزرگ تهیه می‌شدند. بدین وسیله کس یا کسانی را که مشرفی و یا ولایت منطقه یا شهری برمی‌گماشتند:

«و استادم منشورها نسخت کرد، و تحریر آن من کردم، دهستان به نام داود و نسا به نام طغرل و فراوه به نام بیغو، و امیر آن را تویع کرد. (همان: ۶۴۱)»

یکی دیگر از وظایف اصلی و اختصاصی صاحب دیوان رسالت، گرفتن منشور خلیفه و خواندن و ترجمه کردن آن به پارسی بود که به امر سلطان و در حضور رجال و اعیان عملی می‌شده است. این اعمال از جمله‌ی تشریفات دربار مربوط به دیوان رسالت بوده که هنگام آمدن رسول خلیفه و آوردن منشور حکومت و القاب سلطان انجام می‌گرفته است. چنان که در تاریخ بیهقی آمده: «و منشور و نامه بوسهل بخواند و ترجمه‌ی مختصر، یک دو فصل، پارسی بگفت. (همان: ۵۲)»

از نوشته‌های ابوالفضل بیهقی چنین برمی‌آید که هر گاه صاحب دیوان، مهارت و سرعت عمل لازم را در ترجمه‌ی منشور نداشته، قبل از آمدن رسول به دربار، پوشیده منشور را می‌خواست و ترجمه‌ی آن را تهیه می‌کرد، مثلاً بوسهل زوزنی که قبل از بونصر مشکان عهده‌دار دیوان رسالت بود چنین می‌کرد: «بوسهل پوشیده نیز کس فرستاده بود و منشور و فرمان‌ها بخواسته و فرونگریسته و ترجمه‌های آن راست کرده. (همان: ۵۱)»

مواضعه (مواضعه)

در لغت به معنی قرارداد، پیمان‌نامه، قولنامه، عهد، قرارداد و شرکت با هم و ... آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه مواضعه) در اصطلاح دبیری نوشته و قراردادی تفضیلی بود که بین سلطان و وزیر یا صاحب منصبی دیگر نوشته می‌شد. گاهی مواضعه‌ها میان دو تن از رجال در امور دیوانی یا مالی و ... بسته می‌شد. (انوری، ۱۳۷۳: ۱۷۷) مواضعه‌ها دربردارنده‌ی پرسش‌ها و پاسخ‌هایی بوده که طرف مواضعه ملزم به رعایت آنها و کارکردن از روی آن بود.

از تاریخ بیهقی چنین برمی‌آید که در تفویض شغلی مهم، چون وزارت و صاحب‌منصبی دیگر رسم بود که نامزد وزارت شرایط و حدود کار و نیز اختیاراتی را که برای انجام دادن آن شغل لازم می‌دیده فصل به فصل یا یک جا تحریر می‌کرد و سلطان موافقت خود را در زیر فصول آن می‌نوشت. و در پایان قبول کننده‌ی شغل سوگندنامه‌ای را که نشانگر صدق نیت و راستی گفتار و کردار و ایفای وظایف خود باشد می‌نوشته و سلطان نیز قبولی خود را تحریر و به سوگند مؤکد می‌ساخته است.

در تاریخ بیهقی از قول احمد حسن میمندی [هنگامی که می‌خواست وزیر سلطان مسعود شود] می‌خوانیم که: «مواضعه نویسم تا فردا بر رأی عالی زاده الله علواً عرضه کنند و آن را جوابها باشد به خط خداوند سلطان و به توفیق مؤکد گردد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۸۶)» و در ادامه‌ی آن از قول بونصر مشکان در خطاب به امیر مسعود می‌خوانیم: «گفتم رسم رفته است که چون وزارت به محتشمی دهند آن وزیر مواضعه نویسد و شرایط شغل خویش بخواهد و آن را خداوند به خط خویش جواب نویسد، پس از جواب توفیق کند و به آخر آن ایزد عزّ ذکره را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد و سوگندنامه‌ی باشد با شرایط تمام که وزیر آن را بر زبان راند و خطّ خویش زیر آن نویسد و گواه گیرد که ر حکم آن کار کند و ... (همان: ۱۸۷)».

در تاریخ بیهقی موضعه نوشتن نیز آمده است، موضعه نوشتن قرار انجام کاری را با شرایط و حدود معین تحریر کردن است. علاوه بر این از عرضه کردن موضعه، نوشتن جواب موضعه و خط موضعه یا سند موافقت سخن به میان آمده است. چنان که در نمونه‌های زیر از تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «اگر صواب چنان بیند که ایشان را به خانه باید فرستاد باز فرستد و خط موضعه بدیشان باز دهد. (همان: ۲۱۱)» خط موضعه (= سند موافقت)

صاحب دیوان رسالت یا خلیفه‌ی وی معمولاً جواب موضعه‌ها را تهیه می‌کرد و پس از تصویب کردن امیر آنها را از سواد به بیاض درمی‌آورد به طوری که سلطان مسعود غزنوی این کار را به ابوالفضل بیهقی محول کرد، زمانی که وی جانشین بوسهل زوزنی بود: «موضعه بستد و تأمل کرد، پس گفت جواب‌های اینها بر چه جمله خواهی نبشت که شک نیست که تو را معلوم‌تر باشد که بونصر مشکان در چنین ابواب چه نبستی. گفتم معلوم است بنده را، اگر رأی عالی بیند جواب موضعه بنده نویسد و خداوند به خط عالی تویع کند. گفت: بنشین و هم اینجا نسخت کن، موضعه بستدم و بنشستم و فصول را جواب نبشتم و بخواندم. امیر را خوش آمد و چند نکته تغییر فرمود، راست کردم بر آن جمله که بر لفظ وی رفت، و پس بر آن قرار گرفت و زیر فصول موضعه نبشتم و امیر تویع کرد. (همان: ۸۸۶)»

حاصل سخن این است که آنچه از نوشته‌های بیهقی برمی‌آید، نوشتن موضعه و جواب و خط موضعه و نیز عرضه کردن آنها از حمله‌ی اعمالی بوده که به وسیله‌ی صاحب دیوان رسالت یا یکی از دبیران بزرگ و با تجربه که حکم خلیفه یا جانشینی او را داشت، انجام می‌گرفت.

نوشتن نامه‌های غیررسمی

گاهی اوقات صاحب دیوان رسالت نامه‌هایی را که رسمی نبودند و انتشار نمی‌یافتند به خط خود می‌نوشت و مطلب را به عرض می‌رساند. چنان که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم: «استادم این مشافهات و پیغامها / که رسولان ایلیک خان آورده بودند / به خط خویش نبشت و بوالعلا را داد تا نزدیک امیر بُرد و پس بیک دوساعت جواب آورد که نیک آمد. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۶۶۷)»
زنهارنامه (امان نامه)

نامه و نوشته‌ای بوده که طی آن به فرد یا افرادی امان و پناه داده و او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دادند. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه زنه‌ارنامه) در تاریخ بیهقی آمده است: «در این میانه عبدوس را بخواند و انگشتی خویش بدو داد و امانی به خط خود نبشت و پیغام داد که ... (بیهقی، ۱۳۷۱: ۳۰۱)»

پندنامه

به نامه‌ای که در بردارنده‌ی پند و اندرز باشد، «پندنامه» گویند. (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه پندنامه) هر گاه امیر مسعود می‌خواست حاکم یا شخص نافرمانی را با نصیحت و اندرز به اطاعت و فرمانبرداری در امور مملکتی وادارد از پندنامه استفاده می‌کرد. در تاریخ بیهقی از جانب بونصر مشکان خطاب به مسعود آمده است: «... بنده بیش ازین نگویند، که صورت بندد که بنده در باب باکالیجار و گرگانیان پایمردی می‌کند، که در مجلس عالی صورت کرده‌اند که بنده وکیل آن قوم است، و والله که نیستم و هرگز نبوده‌امد و به هیچ روزگار جز مصلحت نجسته‌ام و به پندنامه و رسول شغل گرگانیان راست شود اگر غرضی دیگر نیست (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۷۷)»

شکست‌نامه

یکی از اقسام مکاتیب دیوانی در دوره‌ی غزنوی شکست‌نامه بوده که در هنگام لزوم و با تمهید مقدمات مناسب در دیوان رسالت ترتیب داده می‌شد. به گونه‌ای که در پایه و اساس سلطنت وهن و سستی ایجاد نماید. شکست‌نامه را به منظور طلب یاری و یا آگاهی از شکست می‌نوشتند، و به حکمرانان و سلاطین دیگر کشورها و گاهی به اطراف مملکت و ولایت‌ها و حکام کشور ارسال می‌کردند. نمونه‌ای از شکست‌نامه که از عصر غزنوی باقی مانده است، شکست‌نامه‌ای است که مسعود غزنوی، به هنگام شکست از سلاجقه، در حوالی مرو، به ارسلان خان، خان ترکستان، نوشته و با رکابداری مسرع فرستاده و طلب یاری کرده است. (بیهقی، ۱۳۷۱: ۸۵۳ - ۸۴۶)»

نتیجه‌گیری

از مجموعه مطالبی که در این مقاله به آنها اشاره شده است، چنین برمی‌آید که خط و کتابت و نامه از اشکال متنوع خبررسانی بوده و در واقع انتقال دهنده‌ی مستقیم اطلاعات به شمار می‌آمده است. دبیری از مشاغل بسیار مهم و ارزشمند در این ادوار بوده است. دبیران غالباً از اعیان و اشراف برگزیده می‌شدند و گاهی به مقام وزارت هم می‌رسیدند. آنان حکم مشاوران خاص حاکمان را داشتند به گونه‌ای که حکام در امور مختلف لشکری و کشوری، از قبیل عزل و نصب‌ها، گرفتن خراج و مالیات و ... با آنها مشورت می‌کردند و دارای خصایص و شرایط خاصی بودند و وظایفی بر عهده داشتند که همگی از ارزش و اهمیت مقام دبیری در دربار و جامعه‌ی آن روزگاران حکایت دارد. بنابر آنچه که اشارت رفت می‌توان ادعان داشت که شیوه‌ی کتابت و نگارش نامه‌ها یک دست نبوده و علاوه بر آن نامه‌ها انواع مختلفی داشته که غالباً به فرمان حاکم و به وسیله‌ی کاتبان و دبیران نوشته می‌شدند و هر کدام از نامه‌ها متضمن مضامینی خاصی بودند. دبیران با توجه به دستور حاکمان نامه‌ها را می‌نوشتند و در بسیاری موارد حاکم چیزهایی به نامه می‌افزود و به این ترتیب نوع نامه‌ها و کاربرد آنها متفاوت می‌شد.

منابع

- ابن خلف تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲
- انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره‌ی غزنوی و سلجوقی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۳
- بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۹
- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح مرحوم دکتر فیاض، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۱
- جهشیاری، ابو عبدالله، بی‌تا، الوزرا والکتاب، ترجمه‌ی فارسی، به نقل از حسن انوری.
- خطیبی، حسین، فن نثر در ادب پارسی، چاپ اول، انتشارات زوار، ۱۳۶۶
- دانش پژوه، منوچهر، سیر نامه‌نگاری در ادبیات فارسی، چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷
- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ناشر مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، چاپ اول از دوره‌ی جدید، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، پاییز

کریستین سن، آرتور آمانوئل، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۷۵
محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۷۴
معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ نهم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵
نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، چهار مقاله، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر تهران
۱۳۶۹
نفیسی، علی اکبر، ناظم الاطباء، کتاب فروشی خیام، ۱۳۵۵